

هو العليم

افتراق بين تلبیه و نیت احرام (2)

سلسله دروس خارج فقه – بساطت یا ترکب احرام
- جلسه 122

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

اختلاف روایات در افتراق بین تلبیه و نیت احرام

در جلسات گذشته صحبت در افتراق بین تلبیه و نیت احرام بود که عرض شد روایات نسبت به این مسئله متفاوت می‌باشند من باب مثال روایاتی داریم که بر عدم جواز تجاوز از مواقیت بدون احرام دلالت می‌کنند، روایات این مسئله را هم خوانده‌ایم و دیگر نیازی به تکرار نیست. در مورد میقات داریم: «لَا تُجَاوِزُهَا إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْرِمٌ»¹ در این زمینه روایات متعدد است و دلالت بر نهی می‌کند و نهی هم دلالت بر تحریم دارد و شکی در این مسئله نیست.

تلمیذ: «مَنْ أَحْرَمَ دُونَ الْوَقْتِ فَلَا إِحْرَامَ لَهُ»²
استاد: بله، همین است که عرض کردیم. این روایات دلالت بر عدم جواز عبور از میقات دارد. همان‌طور که در جلسه قبل عرض شد، احرام برای عمره یا حج عبارت است از نیتی که می‌خواهد با آن نیت این عمل را انجام دهد، آن نیت می‌شود احرام.

عرض کردیم که انسان نباید بعد از نیت احرام، عمل منافی انجام دهد، اگر انجام دهد، گرچه حرام نیست ولیکن با نیت احرام منافات پیدا می‌کند و باید دوباره آن نیت احرام را تکرار کند.

¹ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب المواقیت، باب ۱، ص ۳۰۷. ح ۲.

² وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب المواقیت، باب ۹، ص ۳۲۰، ح ۳.

مثلاً نسبت به مسئله غسل داریم:

عن علی بن ابی حمزة قال: سألتُ
أبا الحسن عليه السلام عن رجلٍ اغتسلَ للإحرام،
ثمَّ نامَ قبلَ أنْ يحرمَ؟ قال: «عليه إعادةُ الغُسلِ».¹
که غسلِ مربوط به احرام به واسطه نوم در
اینجا نقض شده است.

یا در روایت دیگر داریم:

عن علی بن ابی حمزة قال: سألتُ
أبا عبد الله عليه السلام عن رجلٍ اغتسلَ للإحرام ثمَّ
لبسَ قميصاً قبلَ أنْ يحرمَ، قال: «قد انتقضَ
غُسلُهُ».²

نیت غسل با لبس قمیص در اینجا منافات دارد
و باید دوباره انجام دهد.

یا در روایت دیگر داریم:

عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام
قال: «إذا اغتسلَ الرَّجُلُ و هو يريدُ أنْ يحرمَ فلبسَ
قميصاً قبلَ أنْ يلبِيَ فعليه الغُسلُ».³

این روایت هم می‌فرماید: «باید غسل را انجام
دهد».

روایات در اینجا زیاد هستند؛ روایاتی که
دلالت می‌کنند بر اینکه وقتی که شخص می‌خواهد
احرام ببندد یا اینکه نیت غسل احرام کند، باید
لبس ثوبین (دو حوله احرام) داشته باشد. این در
اینجا تفاوت می‌کند. روایاتی که نسبت به عدم
تجاوز میقات داریم، عدیده هستند و همان‌طوری
که عرض کردیم، در این مسئله جای شک نیست،

¹ وسائل الشیعة، ج 12، ابواب الإحرام، باب 10، ص 330، ح 2.

² وسائل الشیعة، ج 12، ابواب الإحرام، باب 11، ص 330، ح 1.

³ وسائل الشیعة، ج 12، ابواب الإحرام، باب 11، ص 331، ح 2.

حتی نسبت به محاذات میقات هم ایراد و اشکال کرده‌ایم.

انحصار طریق ورود حاجّ به مکه در میقات

بنابراین طریق برای مکه و ورود حاجّ در میقات منحصر می‌شود و از محاذات میقات نیست. نسبت به محاذات میقات فقط در یکجا استثنا شده است که مدینه می‌باشد، آن هم «لمن أقام بها شهراً» که دلیل آن را هم عرض کرده‌ایم و این عدم تجاوز میقات مسلم است و مطلبی در اینجا نیست.

مسئله تأخیر تلبیه در روایات

روایاتی در اینجا وارد شده‌اند که از امام علیه السلام راجع به خصوص احرام سؤال می‌شود، وقتی حضرت مسائلی مثل غسل و نیت احرام و امثال ذلک را ذکر می‌کنند و می‌فرمایند که باید نیت کنی از تروکی که خداوند آنها را در حال احرام واجب کرده است، بعد می‌فرمایند که تلبیه را به تأخیر بینداز، گرچه دوباره در اینجا روایات متفاوت است و لکن ما می‌بینیم که مسئله تأخیر تلبیه در اینجا مطرح شده است.

قبلاً هم عرض کردم، همیشه در هر فرع فقهی که می‌خواهید وارد شوید، قبل از اینکه بخواهید مسائل مختلف و نقل اقوال را ببینید، اول کاری که انجام می‌دهید این است که باید سراغ روایات اصلی بروید، آن روایاتی را که می‌توانید آنها را به عنوان اصل، پایه و ستون برای ترتب آراء و ترتب افکار خودتان قرار دهید، در یکجا جمع کنید، روایتی را که احساس می‌کنید می‌تواند خودش را با سایر موارد مخالف جمع کند، اصل

قرار دهید. بعد می‌توانید روایات دیگری که منافات دارند را در دسته‌بندی‌های مختلف، قرار دهید و آن وقت متوجه شوید که روایات بر چه اساسی آمده‌اند و اصل کدام است.

من باب‌مثال یکی از روایاتی که می‌توانیم نسبت به آن دقت کنیم، روایت صدوق است:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنْ أُحْرِمْتَ مِنْ غَمْرَةٍ أَوْ مِنْ بَرِيدِ الْبَعَثِ صَلَّيْتَ وَ قُلْتَ مَا يَقُولُ الْمُحْرَمُ فِي ذُبْرِ صَلَاتِكَ، وَ إِنْ شِئْتَ لَبَّيْتَ مِنَ مَوْضِعِكَ، وَ الْفَضْلُ أَنْ تَمْشِيَ قَلِيلاً ثُمَّ تُلَبِّي.»¹

این روایت تصریح می‌کند بر اینکه شما می‌توانید بین تلبیه و نیت احرام افتراق قائل شوید و تفرقه بیندازید. «إِنْ شِئْتَ»؛ یعنی هم می‌توانی این کار را انجام دهی و هم آن کار را، اما حضرت در اینجا أحدهما را تفضیل داده است و فرموده است که «و الْفَضْلُ أَنْ تَمْشِيَ قَلِيلاً ثُمَّ تُلَبِّي.»

تعریف روایت اصل در استنباط

این روایت اصل می‌شود؛ یعنی روایتی که امام علیه السلام مواضع را صریحاً در آن با جزئیات ذکر می‌کنند. این روایت صحیح السند است و حضرت می‌فرمایند که هر دو برای شما مقدور است؛ هم تلبیه مقارن با نیت احرام و هم تلبیه مفارق با نیت احرام و الفضل مع الثانی. این روایت اصل در استنباط می‌شود.

روایت دیگری در اینجا وجود دارد:

محمد بن يعقوب، عن عبد الله بن سنان أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام: هل يجوز للمتمتع بالعمرة إلى الحج أن يظهر التلبية في مسجد الشجرة؟ فقال:

¹ وسائل الشيعة، ج 12، ابواب الإحرام، باب 35، ص 372، ح 1.

«نَعَمْ، إِنَّمَا لَبَّى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْبَيْدَاءِ لِأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَعْرِفُوا التَّلْبِيَةَ فَأَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَهُمْ كَيْفَ التَّلْبِيَةِ»¹.

جواز تلبیه گفتن در مسجد شجره و افضلیت آن در بیداء

روایت از محمد بن یعقوب از عبدالله بن سنان می‌باشد که صحیح است. حضرت می‌فرماید: «بله! جایز است». در جواز آن شک نداریم.

من باب مثال مسجد شجره در جای خاصی بوده است که همه مردم نمی‌توانستند در آنجا جمع شوند، یعنی از نظر پستی و بلندی و رسیدن صدا به دیگران برابر نبوده است، البته الآن هم همین‌طور است؛ لذا حضرت می‌خواستند به بیداء بروند که مسطح بوده و همه حضرت را می‌دیدند و صدای حضرت را می‌شنیدند، آن وقت به آنها تلبیه را بگویند.

دقت کنید حضرت در اینجا هم می‌فرمایند که می‌شود در مسجد شجره تلبیه گفت و لکن پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مردم را به بیداء بردند. صحبت در این است اگر بین تلبیه و نیت احرام افتراق جایز نباشد، علت تعلیم دادن پیغمبر چیست؟! می‌توانستند در مسجد مدینه تعلیم دهند، پیغمبر که کار حرام انجام نمی‌دهد! پیغمبر که امر خلاف انجام نمی‌دهد! پس معلوم است که می‌شود این کار را انجام داد و جایز است؛ لذا این عمل را به عنوان تعلیم هم برای مردم قرار داده است که در بیداء باشد، حضرت به خاطر تعلیم، امر خلاف انجام نمی‌دهد چون اگر امر خلاف

¹ وسائل الشیعة، ج 12، ابواب الإحرام، باب 35، ص 372، ح 2.

باشد، احرام او باطل است، پس معلوم می‌شود که می‌توان تلبیه را در خارج از مسجد هم انجام داد. تلمیذ: این مطلبی که راجع به استنباط فرموده‌اید؛ اگر انسان خالی‌الذهن باشد، آیا همان صراحت کفایت می‌کند؟ در چه صورت خالی‌الذهن صدق می‌کند؟! این فضایی که الآن برای ما هست به‌خاطر مطالبی است که شما فرموده‌اید. اینها به فهمیدن ما کمک می‌کنند اما اگر واقعاً خالی‌الذهن باشیم و روایات را در اختیار ما قرار دهند، ما باید آن روایات را ببینیم. استاد: ما هم همین کار را انجام می‌دهیم.

تلمیذ: آیا همین صراحت کفایت می‌کند؟!

استاد: ببینید، یک‌وقت شما از عوام صحبت می‌کنید، عوام که چیزی نمی‌دانند، نگاه می‌کند که هرچه آخوند کاروان گفت، می‌گویند: «چشم»، حالا هرچه باشد؛ یک‌وقت صحبت در مورد مجتهد است و منابع و مدارکی که در اختیار دارد، اگر شما کتاب جواهر را نگاه کنید، می‌بینید یک مسئله را مطرح می‌کند، این قلت می‌کند، اجماع می‌آورد، اجماع را رد می‌کند، حرف مخالف را بیان می‌کند، آن را رد می‌کند، در نتیجه نه شما می‌فهمید که پایان قضیه چه شد و نه خودش می‌فهمد.

ابتدا می‌گوید که این قضیه اجماعی است، بعد می‌گوید که أظهر من الشمس است، از ضروریات است،¹ آخرش هم می‌گوید که این مسئله از مشکل‌ترین مسائل است،² کدام را بپذیریم؟! بعد هم شما به سراغ روایات می‌آیید و روایات را نگاه

¹ جواهر الکلام، ج 18، ص 103.

² همان، 116.

می‌کنید، می‌بینید که آن بیچاره هم که این مطلب را گفته است، گیر این روایات افتاده است و ناچاراً این‌طور گفته است، فرض کنید که کمی هم باید بیشتر درس می‌خوانده که نخوانده است.

ببینید این روایتی است که حضرت در مورد میقات می‌فرماید: «لَا تُجَاوِزُهَا إِلَّا وَأَنْتَ مُحْرِمٌ»، چطور می‌توانید روایتی از این صریح‌تر پیدا کنید؟! معنای احرام در اینجا چیست؟! معنای احرام همان تلبس به ثوبین، نیت احرام، التزام به تروک و اتیان به لوازم احرام است. این معنای احرام است و شما در اینجا متوجه می‌شوید که باید با احرام بود. از طرف دیگر روایتی می‌بینید که می‌فرماید:

«لَا تَلْبَ حَتَّى تَمَشِيَ مِيلاً وَ تَصِلَ إِلَى الْبِيْدَاءِ فَتَلْبَهُ»،¹ حالا باید چه کار کنیم؟! منظور در اینجا چیست؟ یک عده گفته‌اند که منظور جهر به تلبیه است،² یک عده گفته‌اند که منظور تقیه است و حمل بر تقیه کرده‌اند و امثال‌ذلک چیزهایی که اصلاً دلیل ندارد.

حالا این تأویلات بعیده و امثال‌ذلک را بگوییم یا نگوییم، صحبت در این است که ما باید چه کار کنیم؟! ما با یک دسته از روایات خالص و بدون

¹ وسائل الشیعة، ج ۱۲، أبواب الإحرام، باب 34، ص 371، ح 8:

«عن عبد الله بن الحسن عن جده علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال: سألتُهُ عَنِ الإِحْرَامِ عِنْدَ الشَّجَرَةِ، هَلْ يَحِلُّ لِمَنْ أَحْرَمَ عِنْدَهَا أَنْ لَا يَلْبِيَ حَتَّى يَعْلُوَ الْبِيْدَاءِ، (قال: «لَا يَلْبِي حَتَّى يَأْتِيَ الْبِيْدَاءِ) عِنْدَ أَوَّلِ مِيلٍ فَأَمَّا عِنْدَ الشَّجَرَةِ فَلَا يَجُوزُ التَّلْبِيَةُ.»

² وسائل الشیعة، ج ۱۲، أبواب الإحرام، باب 34، ص 371:

«أقول: هذا محمول على نفي الوجوب او مرجوحية الجهر بالتلبيه عند الشجرة لا على مطلق التلبية، و لا على تحريم الجهر لما يأتي، إن شاء الله.»

حرف و نقل و نقاش مواجه نیستیم بلکه روایات مختلفی داریم که بعضی از آنها در یکجا جواز افتراق بین تلبیه و احرام را بیان می‌کنند و در بعضی دیگر از آنها حضرت امر به تلبیه در همان موقع احرام می‌کنند.

اینجا است که باید مجتهد در روایاتی که از امام علیه السلام صادر شده‌اند، بگردد و همه را نگاه کند، آن وقت یک روایت صحیحی را که می‌شود روی آن دست گذاشت و می‌تواند خود را با متخالفات از روایات تطبیق دهد، پیدا کند و آن را به‌عنوان اصل قرار دهد، وقتی که به‌عنوان اصل قرار داد، آن موارد مشکوکه و مختلف فیہ را حمل بر این می‌کند.

فرض کنید وقتی که شما از مولا مجملات یا مطلقاتی را شنیده‌اید، آن وقت چطور به این مجملات عمل می‌کنید با اینکه می‌دانید مولا نظرش در القاء این عبارات معنای خاصی است که با متفاهم شما جور در نمی‌آید؟! در کلمات مولا می‌گردید تا یک معنای صریح، مقید و مخصّصی پیدا کنید، عام را بر آن حمل می‌کنید، مجمل را بر مبین حمل می‌کنید، مطلق را بر مقید حمل می‌کنید. همان کار را باید در اینجا انجام دهید؛ در آنجا می‌گردید تا مقید را پیدا کنید، اینجا می‌گردید تا آن روایتی را که دلالت آن روشن و صراحت و توضیحش بیشتر است را اصل قرار دهید و سایر روایاتی را که ممکن است در اینجا با این روایت مخالف باشند، بر این روایت حمل می‌کنید، اگر غیر از این کار را انجام ندهیم، چه کار کنیم؟!

آیا باید بگوییم تقیه است؟! تقیه یعنی چه؟!
 یعنی این روایت بی‌جهت است و باید آن را کنار
 بگذاریم، یعنی امام علیه السلام بی‌جهت گفته
 است، معنایش یعنی دروغ، این معنای تقیه است.
 می‌گوید: «حمل بر تقیه»! اصلاً نمی‌فهمد که تقیه
 چیست! در هر جایی فوری به تقیه ربط می‌دهند.
 تقیه یعنی کلام امام هیچ حجیتی ندارد. شما تا
 جایی که می‌توانید کلام امام را حمل بر صحت
 کنید، حق ندارید که حمل بر تقیه کنید! تقیه در
 موقعی است که شما هیچ راهی برای حمل بر
 صحت یا حمل بر چیزی پیدا نکردید، آن وقت
 می‌گویید که چاره‌ای نداریم، بالأخره امام
 علیه السلام این را فرموده است، لذا باید بگویید
 که تقیه است مثلاً کسی در مجلس حضور داشته
 است و امام علیه السلام می‌خواسته تا این مطلب
 را بپوشاند.

همان‌طور که اتفاق می‌افتد من باب‌مثال وقتی
 که دو نفر به مدینه خدمت امام علیه السلام آمدند
 و دیدند که در باز است و مجلسی برقرار است،
 آنها هم وارد شدند و دیدند که ابوحنیفه در آن
 مجلس حضور دارد - او هم خیر سرش در مدینه
 نزد امام علیه السلام نشسته است - حضرت
 حدیثی در آنجا فرمودند که همه به آن استشهاد
 می‌کنند، در حالی که فقط صدرش را نگاه می‌کنند
 و ذیلش را رها می‌کنند. حضرت فرمودند:

چطور ما می‌توانیم بر هر چیزی که
 می‌خواهیم اراده کنیم پیدا کنیم؟! کجا می‌توانیم؟!
 کنیزی تخلف کرده و پنهان شده بود من به دنبال

او می‌گشتم تا او را تنبیه کنم، آن وقت به ما می‌گویند که شما علم غیب دارید!

افراد تعجب کردند! مطالبی که تابع‌حال از امام علیه السلام می‌شنیدند و معرفتی که از امام علیه السلام داشتند با این کلام حضرت منافات دارد. احتمالاً نیش ابوحنیفه هم تا بیخ گوش باز شده بود که امام خودش این مطالب را می‌گوید، او هم مثل ما است، عجب! پس خیلی باهم مشکلی نداریم. وقتی که ابوحنیفه رفت، همین مجلس دوباره برپا شد، افراد گفتند که یا بن رسول الله این چه حرفی بود که ما از شما شنیدیم؟! حضرت فرمودند:

مگر ندیدید که چه کسی در مجلس نشسته بود؟! (بعد حضرت می‌فرمایند:) هیچ چیز در زمین و آسمان نیست الا اینکه علم آن [نزد ماست].¹

¹ الکافی، ج ۱، کتاب الحُجَّة، بابُ نادرٍ فیهِ ذِکرُ الغیب، ص ۲۵۷، ح ۳، با قدری اختلاف:

«عن سَدِیرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ یَحْیَى الْبِرَّازُ وَ دَاوُدُ بْنُ كَثِیرٍ فِی مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ خَرَجَ إِلَیْنَا وَ هُوَ مُغْضَبٌ فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ: "يَا عَجَباً لِأَقْوَامٍ یَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَیْبَ مَا یَعْلَمُ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِیَّتِی فُلَانَةَ فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِی أَى بُیُوتِ الدَّارِ هِیَ!" قَالَ: سَدِیرٌ فَلَمَّا أَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ صَارَ فِی مَنْزِلِهِ دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُیْسِرٌ وَ قُلْنَا لَهُ جُعِلْنَا فِدَاكَ سَمِعْنَاكَ وَ أَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَ كَذَا فِی أَمْرِ جَارِیَّتِكَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْمًا كَثِیرًا وَ لَا نَنْسُبُكَ إِلَى عِلْمِ الْغَیْبِ. قَالَ: فَقَالَ:

”یا سَدِیرُ أَلَمْ تَقْرَأِ الْقُرْآنَ؟“ قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: ”فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾“ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ قَرَأْتُهُ. قَالَ: ”فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ وَ هَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟!“ قَالَ: قُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِهِ قَالَ: ”قَدْرُ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ فَمَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟!“ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا أَقَلَّ هَذَا! فَقَالَ: ”يَا سَدِيرُ! مَا أَكْثَرَ هَذَا أَنْ يَنْسَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أَخْبِرُكَ بِهِ يَا سَدِيرُ فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَيْضًا: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾“ قَالَ: قُلْتُ: قَدْ قَرَأْتُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَالَ: ”أَفَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ أَفْهَمُ أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بَعْضُهُ؟!“ قُلْتُ: لَا بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ! قَالَ: ”فَأَوْماً بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا.“»

ترجمه: «سَدِیر گوید: من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم، آن حضرت با چهره خشمگین وارد شد و چون به جای خود نشست فرمود: ”واعجبا از مردمانی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم، غیب را جز خدای عز و جل نمی‌داند، من خود آهنگ نمودم فلانه کنیزکم را بزخم، از دست من گریخت و ندانستم در کدام اطاق منزل پنهان شده است،“ سَدِیر گوید: چون از جای برخاست و به اندرون منزل تشریف برد، من و ابو بصیر و میسر خدمت او رفتیم و به او گفتیم:

قربانت، ما از تو شنیدیم که چنین و چنان فرمودی
 درباره کنیزک خود، با اینکه می‌دانیم شما علم
 بسیاری داری و باز هم نسبت علم غیب به شما
 نمی‌دهیم، گوید: امام علیه السلام فرمود: ”ای
 سَدیر مگر تو قرآن نمی‌خوانی؟“ گفتم: چرا؟
 فرمود: ”تو در آنچه از قرآن خدای عز و جل
 خواندی به این آیه برخوردی؟ (گفت: آنکه نزد او
 بود علمی از کتاب: من آن را برای تو می‌آورم
 پیش از آنکه چشم بر هم زنی)“ گوید: گفتم:
 قربانت، من آن را خوانده‌ام، فرمود: ”آن مرد را
 شناختی و دانستی چه علمی از کتاب نزد او
 بوده؟“ گوید: گفتم که به من از آن خبر دهید،
 فرمود: ”علم او به اندازه یک قطره بوده است در
 دریای اخضر (مدیترانه) این اندازه چیست نسبت
 به علم کتاب؟“ گوید: گفتم که قربانت، چه بسیار
 کم است این اندازه، فرمود: ”ای سَدیر چه بسیار
 است که خدای عز و جل او را منسوب به آن
 علمی کرده که من به تو خبر می‌دهم، ای سَدیر
 آیا در آنچه از قرآن خدای عز و جل خواندی این
 آیه را خوانده‌ای بگو (بس است برای گواه میان
 من و شما خداوند و کسی که علم کتاب دارد)“
 گوید: گفتم: آن را خوانده‌ام قربانت، فرمود:
 ”کسی که همه علم کتاب را دارد بافهم‌تر است یا
 کسی که جزئی از علم کتاب را دارد؟“ گفتم: نه
 بلکه آن که علم همه کتاب را دارد او با فهم
 بافهم‌تر است، سپس با دست خود اشاره به
 سینه‌اش کرده و فرمود: ”به خدا علم کتاب نزد ما
 است، به خدا همه‌اش نزد ما است.“

حالا اینها صدر روایت را نگاه می‌کنند که حضرت فرمودند که من نمی‌دانم این کنیز کجا پنهان شده است اما ذی‌ش را نمی‌بینند که مسئله به چه نحوی بوده است. بله! ائمه علیهم السلام هم گرفتار بودند، هر جا که نمی‌شود با آن جنبه امامت و ولایت مسئله را بیان کنند بلکه با همین جهت ظاهر و امثال ذلک بوده است.

بنده در آن قضیه توضیح داده‌ام که چطور می‌شود امام علیه السلام پرده را بر خودش بپوشاند و اجازه ندهد که آن علم لدنی به صورت نفس در مرتبه تصور و در مرتبه خیال قرار بگیرد، امام می‌تواند این کار را انجام دهد، ما هم می‌توانیم انجام دهیم.

فرض کنید که دیشب قضیه‌ای برای شما اتفاق افتاده است و باعث ناراحتی شما شده است، وقتی که به اینجا می‌آیید، ذهن شما مرتباً می‌خواهد شما را به آن مسئله‌ای بکشاند که دیشب اتفاق افتاده است اما شما می‌گویید که اگر ذهن ما آنجا باشد بحث را نمی‌فهمیم چون اینجا مجلس بحث است؛ لذا مرتباً خودتان را منصرف می‌کنید. می‌کنید یا نمی‌کنید؟! اجازه نمی‌دهید آن خیال بیاید، امام هم می‌تواند همین کار را انجام دهد؛ می‌تواند اجازه ندهد که آن علم و مکنون علمی که لا یَشُدُّ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ و اطلاع و علم او بر ماسوی الله به خاطر مصالحی و هزار جهت دیگر، در مرتبه ظاهر نفس بیاید و ظاهر شود لذا می‌گوییم که إِذَا شَاءُوا عَلِمُوا، اگر بخواهند یعنی همین.¹

¹ الکافی، ج ۱، کتابُ الحُجَّةِ، بابُ أنَّ الأئمةَ علیهم السلامُ إذا شاءوا أنْ یعلمُوا علِّمُوا، ص ۲۵۸، ح ۲:

قضیه شخصی را متناسب با حال آن شخص بیان کرده است، - اتفاق هم افتاده است و می‌افتد - بعد او این قضیه را به‌عنوان یک اصل کلی برای دیگران نقل کرده است و برای ما مشکل پیدا شده است که چطور این کلام با یک مبنا تضاد پیدا کرده است.

لذا وظیفه مجتهد این است که اول به سراغ روایاتی برود که می‌توانند بدون هیچ‌گونه شکی اصل قرار بگیرند. مثل این روایت که حضرت می‌فرماید: «إِنْ شِئْتَ لَبَيْتَ مِنْ مَوْضِعِكَ، وَ الْفَضْلُ أَنْ تَمْشِيَ قَلِيلاً ثُمَّ تُلْبِي» هیچ شکی در آن نیست، یعنی مو لای درز این روایت نمی‌رود! حضرت صریحاً به دو قسم تقسیم کردند؛ یک قسم تلبیه مقارن با احرام و قسم دیگر «وَ الْفَضْلُ أَنْ تَمْشِيَ قَلِيلاً ثُمَّ تُلْبِي»، تمام شد! حالا چه کسی می‌تواند این روایت را تخصیص بزند؟! آیا می‌توانیم بگوییم این روایت تقيه است یا که این روایت با لحاظ خصوصیت شأنیه و شخصی بیان شده است؟! آیا می‌توانیم بگوییم که حضرت این روایت را بی‌جهت فرمودند؟! نمی‌توانیم بگوییم چون روایت صحیح است و شکی هم در آن نیست؛ لذا آیا این روایت می‌تواند به‌عنوان پایه قرار بگیرد برای مجتهدی که می‌خواهد تشخیص دهد که تأخیر تلبیه از احرام جایز است یا نیست؟! می‌گوییم: بله! جایز است «وَ الْفَضْلُ أَنْ تَمْشِيَ قَلِيلاً ثُمَّ تُلْبِي». آن وقت روی این حساب روایات دیگری داریم که می‌فرمایند: باید تلبیه را برای بعد المشی بگذارید. حتی در اینجا در کافی روایت داریم که روایت صحیحی است:

عن ابن ابی عمیر عن حفص بن البختریّ و عبد الرحمن بن الحجّاج و حماد بن عثمان عن

الحلبی جمیعاً عن أبی عبد الله علیه السلام قال: «إِذَا صَلَّيْتَ فِي مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ فَقُلْ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ فِي دُبُرِ الصَّلَاةِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مَا يَقُولُ الْمُحْرِمُ، ثُمَّ قُمْ فَأَمْشِ حَتَّى تَبْلُغَ الْمِيلَ وَ تَسْتَوِيَ بِكَ الْبِيدَاءُ، فَإِذَا اسْتَوَتْ بِكَ فَلَيْهِ»¹.

همه [روات] صحیح هستند، حضرت نمی فرمایند که لبیک بگو! بلکه می فرمایند که آن چیزی را بگو که مُحرم باید بگوید، دعای آن در روایت هست که قبل از احرام باید بخوانید، می فرماید:

خدایا من بدن خودم را از هر آنچه که نهی فرموده‌ای حرام کرده‌ام و... من عبد تو هستم، من تحت عبودیت تو درمی‌آیم و از هر چه تعینات است خارج می‌شوم و بنابراین، این کارها را انجام می‌دهم.²

¹ وسائل الشیعة، ج 12، ابواب الإحرام، باب 35، ص 373، ح 3.

² وسائل الشیعة، ج 12، ابواب الإحرام، باب 16، ص 340، ح 1.

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "لَا يَكُونُ الْإِحْرَامُ إِلَّا فِي دُبُرِ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ فَإِنْ كَانَتْ مَكْتُوبَةً أَحْرَمْتَ فِي دُبُرِهَا بَعْدَ التَّسْلِيمِ وَ إِنْ كَانَتْ نَافِلَةً صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ وَ أَحْرَمْتَ فِي دُبُرِهِمَا فَإِذَا انْفَتَحَتْ مِنْ صَلَاتِكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ وَ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ اسْتَجَابَ لَكَ وَ آمَنَ بِوَعْدِكَ وَ اتَّبَعَ أَمْرَكَ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ فِي قَبْضَتِكَ لَا أُوقِي إِلَّا مَا وَقَيْتَ وَ لَا أَخْذُ إِلَّا مَا أُعْطَيْتَ وَ قَدْ ذَكَرْتَ الْحَجَّ فَاسْأَلُكَ أَنْ تَعَزِمَ لِي عَلَيْهِ عَلَى كِتَابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَوِّينِي عَلَى مَا

واقعاً این روایت عجیب است، یعنی حضرت در ابتدا احرام را در فضایی می‌برند که مُحرم باید در آن فضا وارد شود، بعداً لوازم احرام - تروک، عدم آمیزش بانساء و امثال ذلک - به‌دنبال آن می‌آید، «ثُمَّ قُمْ فَاَمْشِ حَتَّى تَبْلُغَ الْمِيلَ»، یک میل از مسجد شجره خارج شوید. شما صریح‌تر از این روایت چه می‌خواهید؟! هم آن روایت صریح است، هم این روایت که می‌فرماید: «و تَسْتَوِي بِكَ الْبِدَاءُ»، وقتی این‌طور شد، «فَإِذَا اسْتَوَتْ بِكَ فَلَيْهِ».

تلمیذ: آیا منظور فاصله بین انجام احرام و تلبیه است که حتماً باید به صحرا رفت تا مسیر صاف باشد؟

استاد: ببینید من هم عرض کردم که بیداء یعنی وقتی که...

ضَعَفْتُ عَنْهُ وَ تَسَلَّمْتُ مِنِّي مَنَاسِكِي فِي يَسْرِ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَفِدِكَ الَّذِينَ رَضِيَتْ وَ ارْتَضِيَتْ وَ سَمَّيْتَ وَ كَتَبْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَ أَنْفَقْتُ مَالِي ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ اللَّهُمَّ فَتَمِّمْ لِي حَجِّي وَ عُمْرَتِي اللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ عَلَى كِتَابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَإِنْ عَرَضَ لِي عَارِضٌ يَحْبِسُنِي فَحُلْنِي حَيْثُ حَبَسْتَنِي لِقَدْرِكَ الَّذِي قَدَّرْتَ عَلَى اللَّهِ إِنْ لَمْ تَكُنْ حَاجَّةً فَعُمْرَةٌ أَحْرَمَ لَكَ شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ عِظَامِي وَ مُخِّي وَ عَصَبِي مِنَ النِّسَاءِ وَ الثِّيَابِ وَ الطَّيِّبِ أَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَكَ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ، قَالَ: وَ يَجْزِيكَ أَنْ تَقُولَ هَذَا مَرَّةً وَاحِدَةً حِينَ تُحْرِمُ ثُمَّ قُمْ فَاَمْشِ هُنَيْهَةً فَإِذَا اسْتَوَتْ بِكَ الْأَرْضُ مَاشِيًا كُنْتَ أَوْ رَاكِبًا فَلَيْهِ».

تلمیذ: مسجد شجره و بیداء متصل به شهر هستند یعنی اگر ما سوار اتوبوس شدیم قبلش بگوییم و بگذریم؟!
استاد: نه، باید مدتی بگذرد؛ یک کیلومتر برود.

تلمیذ: اگر در شهر هم بود، اشکالی ندارد؟
استاد: بله، در شهر نیست، الآن مسجد شجره خارج از مدینه است.

تلمیذ: الآن متصل است.
استاد: متصل است ولی خارج است، یعنی در (حوالی) مسجد شجره منازل نیست، سمت مسجد شجره به همان سمت مکه است؛ یعنی وقتی که مُحرم و معتمر از مسجد شجره بیرون می‌آید به سمت مدینه بر نمی‌گردد بلکه به سمت مکه می‌رود، به سمت مکه هم بیداء است، یک میل بعد از مسجد، بیداء است یعنی در همان‌جا اگر سرازیری را طی کند دیگر جاده صاف می‌شود و بیابان را ادامه می‌دهد، حضرت می‌فرماید که در آنجا تلبیه نگو بلکه در آنجا قل ما یقول المُحرم که همان دعا است که من احرام می‌بندم - فرض کنید که (اجتناب از) طیب، نساء، صید و امثال ذلک - و خودم را محرم می‌کنم ولی صحبت از تلبیه نیست، بعد حضرت می‌فرماید که حرکت کن و در روایت‌های دیگر داریم که ماشیاً أو راکباً. بنابراین بهتر است وقتی که انسان سوار اتوبوس می‌شود، تلبیه نگوید، وقتی که اتوبوس حرکت کرد و بیرون آمد و از مسجد شجره هم بیرون رفت، آنوقت تلبیه بگوید. اینکه من قبلاً به خانم‌هایی که می‌پرسیدند: «آیا تلبیه باید حتماً در مسجد شجره باشد؟» می‌گفتم که لازم نیست بلکه در همان حوالی هم باشد اشکال ندارد،

به خاطر همین قضیه بوده است که خود مسجد شجره الزامی برای احرام (تلبیه) ندارد.

روایت دیگر از ابی علی اشعری از صفوان است که روایت موثقه است:

عن أبي علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن إسحاق بن عمار، عن أبي الحسن عليه السلام قال: قلتُ له: إذا أحرمَ الرَّجُلُ في دُبُرِ المكتوبة، أيلبّي حين ينهضُ به بغيره، أو جالساً في دُبُرِ الصلاة؟ قال: «أى ذلك شاء صنع».¹

حضرت می فرماید که هر طوری بخواهد، می تواند و در این صورت اشکالی ندارد، روایات دیگری هم در این مسئله داریم.

یک روایت دیگر هم داریم که روایت شیخ طوسی است:

عن عمر بن يزيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن كنتَ ماشياً فاجهرَ بإهلالِكَ و تلبيتِكَ مِنَ المسجد، و إن كنتَ راكباً فإذا عَنتَ بِرِجْلِكَ راجِئاً مِنَ البِداء».²

یعنی در مشی بهتر است که در مسجد شجره باشد و راکب در بیداء باشد، از این روایت معلوم می شود که منظور وجوب نیست؛ یعنی وقتی که حضرت مسئله را به این کیفیت بیان می کند، می خواهد استحباب را بفرماید. «و إن كنتَ راكباً» یعنی چه؟! مگر شخص از دابّه پایین نمی آید؟! بله، پایین می آید، البته ممکن است بگوییم که شخص در حالی که سوار مرکب بوده،

¹ وسائل الشیعة، ج 12، ابواب الإحرام، باب 35، ص 373، ح 4.

² وسائل الشیعة، ج 12، ابواب الإحرام، باب 34، ص 369، ح 1.

به مسجد شجره رسیده و نیت احرام کرده است؛ یعنی از مرکب پایین نیامده است که ماشی باشد، وقتی که عبور می‌کند، حضرت می‌فرماید که پس اجازه بده که یک کیلومتر هم بگذرد، آن وقت تلبیه بگو ولی اگر از مرکب پایین آمدی و پیاده هستی، باید تلبیه را در آنجا بگویی.

متداول بودن پیاده رفتن از مدینه تا مکه برای انجام حج و عمره

این یک قسم است که می‌توانیم معنی کنیم ولیکن مقداری بعید است اما حضرت می‌فرماید که اگر پیاده انجام می‌دهی [إِنْ كُنْتَ مَاشِياً]؛ معنای روشن این است که پیاده رفتن از مدینه تا مکه برای انجام دادن عمره و حج یک امر متداول بوده است، مردم از مدینه تا مکه پیاده می‌رفتند؛ لذا حضرت می‌فرماید: «إِنْ كُنْتَ مَاشِياً» یعنی اگر پیاده می‌روی و مرکب نداری از همان‌جا تلبیه را بگو که در اینجا استحباب دارد، اگر هم مرکب داری و به مسجد شجره آمدی، غسل کردی و امثال‌ذلک، صبر کن تا بعد از مدتی که گذشت، تلبیه بگو. حالا چه اثری در اینجا هست، خدا می‌داند که در حال رکوب باید مقداری سیر داده شود!

روایت دیگر از معاویه بن وهب است:

عن معاوية بن وهب قال: سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن التَّهْيِؤِ لِلْإِحْرَامِ، فَقَالَ: «فِي مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ، فَقَدْ صَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ قَدْ تَرَى أَنْسَاءَ يَحْرِمُونَ فَلَا تَفْعَلْ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْبَيْدَاءِ حَيْثُ الْمَيْلُ فَتُحْرِمُونَ كَمَا أَنْتُمْ فِي مَحَامِلِكُمْ تَقُولُ: لَبِيكُ

اللهم ليبيك»¹.

از آمادگی برای احرام می‌پرسد، نه خود احرام. ببینید می‌گویند: «فلا تَفْعَل» حضرت در اینجا می‌فرماید که به مردم نگاه نکن، تا اینکه به بیداء برسی، لازم نیست که از مرکب پایین بیایید بلکه همان طوری که بر دابّه و محامل هستید احرام می‌بندید و «تقول: لبيك اللهم ليبيك».

بنابراین ما در اینجا دو یا سه دسته روایات داریم؛ یک دسته روایات راجع به عدم جواز تجاوز از میقات إلا محرماً، می‌باشد و مقداری مسئله را پیچانده و قدری فقهاء را سرگرم کرده است که خلاصه این قضیه چه می‌شود؟ تجاوز از میقات بدون احرام جایز نیست چون عبارت، عبارتِ عدم جواز است. از طرف دیگر روایت داریم که حضرت می‌فرماید: «و الفضلُ أن تَمْشِي قَلِيلاً ثُمَّ تُلَبِّي» یا اینکه در روایت دیگر داریم: «إِنْ كُنْتَ مَاشِياً فَاجْهَرِ بِإِهْلَالِكَ وَ تَلْبِيَتِكَ مِنَ الْمَسْجِدِ، وَ إِنْ كُنْتَ رَاكِباً فَإِذَا عَاثَ بِكَ رَاكِئُكَ الْبِيدَاءِ» پس اینجا چه می‌شوند؟! آنچه که در اینجا به نظر می‌رسد این است که منظور از عدم جواز احرام، همان نیت احرام است؛ منظور احرامی نیست که در آن، تروک لازم و واجب باشد که همان تنفیذ و تثبیت احرام است مثل تکبیرة الإحرام صلاتیه است که دیگر بر شخص جایز نیست که عمل منافی انجام دهد؛ لذا شما می‌توانید قبل از اینکه تکبیر صلاة را بگویید، اعمال منافی هم انجام دهید ولی چون در اینجا فاصله ایجاد شده است؛ لذا بهتر است که دوباره این مسئله تکرار شود.

¹ وسائل الشیعة، ج 12، ابواب الإحرام، باب 34، ص 370، ح 3.

همان‌طور که بعد از اقامه یا در وقت اقامه اگر انسان مجبور به بیان حرفی یا انجام کاری شد، اقامه را دوباره تکرار کند زیرا اقامه متصل به صلاة است و انسان نباید مابین صلاة و اقامه فاصله بیندازد. در مورد احرام هم مسئله به همین کیفیت است، اینکه روایت دارد: «عدم تجاوز از میقات إلا محرماً، حضرت در اینجا می‌خواهد کیفیت احرام را بیان کند که نیت احرام باید از آنجا باشد، همان‌طور که روایات دیگر که در این زمینه وجود دارند، عدم جواز را تفسیر می‌کنند و می‌فرمایند که نیت احرام باید در مسجد شجره باشد و بعد تلبیه باشد؛ لذا دیگر لازم نیست که مانند بعضی از فقهاء عدم جواز تجاوز عن المیقات را مقید و مبین این روایات قرار دهیم و بگوییم: «منظور این روایات جهر بالتلبیه است،¹ جهر به تلبیه الی الیاء مستحب است و نفس التلبیه نیست» اما در هیچ‌کدام از این روایات این مطلب نیست، این تبیین و تقیید بلا مقید و بلا دلیل است.

از کجای این روایات اخفاء در تلبیه آمده است؟! اگر این‌طور بود، حضرت می‌فرمودند، بیان این مطلب که کاری نداشت! وقتی حضرت در مقام بیان هستند اگر تأخیر در تلبیه جایز نباشد و عدم بیان این مسئله هم راوی را به اشتباه بیندازد، در این صورت چه مبرّری برای امام علیه السلام هست که این مسئله را اظهار نکند؟! اگر مقصود امام علیه السلام از جواز تأخیر تلبیه، جهر به تلبیه بود، می‌فرمودند که تلبیه را

¹ وسائل الشیعة، ج ۱۲، أبواب الإحرام، باب ۳۴، ص ۳۷۱.

آهسته بگو و لکن صبر کن تا یک میل بعد، وقتی که به آنجا رسیدی، جهر کن. در حالی که در این روایات اگر نگوییم در حدّ تواتر، لکن می‌شود گفت در حدّ استفاضه، امام فضل و رجحان این امر را به تأخیر تلبیه در آنجا ذکر فرموده است؛ لذا این تعبیر و توجیه وجهی ندارد. همین‌طور تعبیر و توجیه دیگری که بعضی از افراد مثل مرحوم شیخ طوسی بیان کرده‌اند بر اینکه ممکن است حمل بر تفصیل باشد؛¹ فلا تلبّ به خاطر این است که بعضی‌ها مثل اهل تسنن بودند که تلبیه را به تأخیر می‌انداختند. و لکن بعضی از فقهاء حمل بر استحباب کرده‌اند² و حق با آنها است. گفته‌اند که چه اشکال دارد که مستحب باشد؟! تلبیه در آنجا جایز است و لکن اگر تأخیر بیفتد استحباب دارد.

با توجه به اینکه بسیاری از روایات بر تأخیر تلبیه صراحت دارند، بنابراین در جمع بین روایات ما به اینجا می‌رسیم که در روایتی که امام علیه السلام می‌فرماید که هر کدام را می‌خواهی انجام بده و فرق نمی‌کند، عبارت «فرق نمی‌کند» در اباحه است و منظور امام این نیست که در رجحان و فضل، فرق نمی‌کند بلکه فضل با تأخیر

¹ الإستبصار، ج 2، ابواب صفة الإحرام، باب 101، ص 170:

«فالوجه فی هذه الرواية أحد شيئين، أحدهما: أن يكون محمولا على الجواز و الاخبار الأولية على الفضل، و الثاني أن يكون المراد بها من كان ماشيا، لان من كان ماشيا يستحب له أن يجهر بالتلبية من الموضع الذي يحرم فيه، و الراكب لا يجهر حتى يأتي البيداء يدل على هذا التفصيل.»

² روضة المتقين، ج 4، ص 355:

«يدل على استحباب تأخير التلبية إلى البيداء لمن أحرم من الشجرة كما يدل عليه غيره من الأخبار الكثيرة.»

تلبیه است. امام در مقام بیان صرف الحکم بوده و در مقام بیان تقیید احدهما نبوده است. بر امام هم لازم است این‌طور بیان کنند چون در بعضی از موارد اگر امام علیه السلام به این نحو فرماید، ممکن است برای افراد اشتباه به وجود بیاید که شاید واجب باشد؛ لذا حضرت می‌فرماید که هر کدام را که می‌خواهی انجام بده، تفاوت نمی‌کند، تفاوت در اصل تشریح و وجوب تلبیه است اما در اختیار افضلها طبعاً روایات دیگری هستند که بر این مسئله دلالت دارند.

لزوم رساندن مضمون کلام امام علیه السلام توسط مجتهد به مقلد

مرجوحیت تلبیه گفتن از مسجد شجره

از این جهت مجتهد باید مطلب را همان‌طوری که مضمون کلام امام علیه السلام است به مقلد و افراد برساند.

ما باید به افراد بگوییم که تلبیه گفتن از مسجد شجره رجحان ندارد بلکه مرجوح است و باید مقداری از آنجا دور شوند. امروزه به‌خاطر راحتی مسئله، تلبیه را از مسجد شجره قرار داده‌اند، همه را جمع می‌کنند و لبیک می‌گویند و دیگر مسئله تمام می‌شود اما افرادی که جزء خواص هستند باید تلبیه را خارج از مسجد شجره بگویند. البته «باید» در اینجا به معنای تفضیل است، نه به معنای الزام.

نیّت احرام باید در مسجد شجره باشد و نباید از مسجد شجره مؤخر باشد به‌خاطر اینکه لا یجوز التجاوز عن المیقات إلا محرماً، از طرف دیگر امام می‌فرماید که لا تلبّه حتی تنتهی الی البیداء این هم در آنجا دلالت دارد، حتی بالاتر از این روایت، امام در روایت دیگری می‌فرماید: «و الفضل أن تمشی

قَلِيلًا ثُمَّ تَلْبِيٌّ»، در روایات بسیاری است که حضرت با بیان «لا تَلْبِيٌّ» نهی می‌فرماید اما به‌نحو نهی الزامی نیست که دلالت بر تحریم و امثال‌ذلک داشته باشد.

یک‌وقت می‌گویند که بهتر است این کار را انجام دهی؛ یک‌وقت می‌گویند که انجام نده؛ دقت کنید! اینها دو مطلب هستند که مجتهد باید این را بفهمد؛ یک‌وقت امام علیه السلام می‌فرماید که بهتر است که این کار را انجام دهید؛ لذا آدم می‌گوید که ما بهتر را انجام می‌دهیم.

استفاده از تعبیر به نهی توسط امام علیه السلام برای رساندن تأکید استحباب یک وقت حضرت می‌فرماید که انجام نده تا به آنجا بررسی، این تأکید در استحباب را می‌فهماند که استحباب این‌قدر در اینجا تأکید دارد که به مرحله‌ای رسیده است که امام برای تثبیت این استحباب و تأکید آن مجبور شده است تا از تعبیر به نهی استفاده کند. فَلَ تَلْبِيٍّ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْبَيْدَاءِ، فرق می‌کند با اینکه حضرت بفرماید: «بهتر است که به بیداء بروید»، خیلی تفاوت دارند. این مطلب گفته نمی‌شود، در حالی که باید گفته شود.

نتیجه صحبت این است، آنچه که برای احرام لازم است:

یکی لبس ثوبین است، البته بعد الغسل و یا بعد الصلاة حالا یا دبر الفريضة یا قراءة رکعتین. دوم نیت احرام است که باید از اول میقات باشد که حتی لا يجوزُ التجاوز عن الميقات در اینجا حاصل نشود.

سوم تلبیه است، تلبیه را باید متأخر از ابتدای میقات قرار داد، در مسجد شجره، ذات عرق و وادی عقیق داریم، نسبت به جاهای دیگر هم این

روایات آمده است که انسان مقداری حرکت کند؛ یک میل که حرکت کرد بعد تلبیه بگوید.

بیان علت تأخیر تلبیه از احرام

شاید، شاید علت مسئله این باشد که انسان از آن موقعی که نیت احرام می‌کند تا وقتی که به بیدار می‌رسد، خودش را در این مدت آماده کند؛ در این یک میلی که حرکت می‌کند آن آمادگی نفس را برای تنفیذ و تنجیز احرام پیدا کند چون الآن احساس می‌کند که دیگر مُحْرَم است و حالت او حالت احرام است و به سمت حج، عمره و مکه حرکت می‌کند. این مسئله و این حال غیر از این است که بگوید: «من نیت کرده‌ام» و بلافاصله لبیک بگوید و امثال ذلک.

اتفاقاً این قضیه در مورد نماز هم همین‌طور است که انسان چند دقیقه قبل از نماز بنشیند و استراحت کند، آیا روایات آداب نماز را نخوانده‌اید؟! باید صبر کند تا اطمینان نفس و توطین نفس بر حضور در صلاة پیدا کند اما ما همین‌طور از دستشویی می‌آییم و به دنبال مُهر می‌گردیم و مُهر را آنجا می‌گذاریم، یا علی و تمام می‌شود! در حالی که انسان باید بنشیند، فکر کند، وضعیت خود را بسنجد و آن وقت این نماز خیلی فرق می‌کند.

در اینجا هم وقتی که مُحْرَم نیت احرام می‌کند، در فضای احرام قرار می‌گیرد، گرچه هنوز تلبیه نگفته است؛ لذا حضرت می‌فرماید که کمی جلو بیاید و مقداری از احرام بگذرد. در این مدت همین‌طور با خودش درگیر است که الآن چه می‌خواهد بشود؟! الآن چه قضیه‌ای می‌خواهد

اتفاق بیفتد؟! من نیت چه کاری کرده‌ام و باید چه کاری انجام دهم؟! وقتی که اشتعالش به نهایت می‌رسد، آن موقع دیگر جواز و امر به تلبیه برای او صادر می‌شود. به نظر من شاید این خصوصیتی است که فرد به‌خاطر این قضیه [باید تلبیه را تأخیر بیندازد]؛ لذا ما این مسئله را در همه موافقت مشاهده می‌کنیم و فقط مربوط به مسجد شجره نیست که حالا بگوییم قضیه‌ای در خصوص مسجد شجره وجود دارد که مثلاً خاکش مقداری قرمزتر است و فرق می‌کند بلکه درباره همه موافقت داریم که در موقع احرام تلبیه نگوید و اجازه دهید وقتی که یک میل رد شد، آن وقت تلبیه بگوید. یک میل رد شدن؛ یعنی آمادگی پیدا کردن؛ یعنی سرزده داخل مشو می‌کده حمام نیست! باید آمادگی نفس پیدا شود، آن وقت لبیکی که می‌گویی، یک هزارم لبیکی می‌شود که امام سجاد علیه السلام گفت! نه آقا! یک هزارم کجا؟! یک میلیونم آن هم نمی‌شود، تازه اگر با رعایت این مسائل باشد!

بنابر این باید این‌طور گفت که لبیک گفتن بهتر است که با نیت احرام افتراق داشته باشد و بعد از گذشت یک میل از مسجد شجره باشد، این نتیجه بحث شد.

حالا لبیک چیست و مسائل دیگر ان شاء الله در بحث بعدی صحبت خواهد شد. پس تمام عمره‌هایی که تا به حال انجام داده‌ایم...! حالا از این به بعد به‌نحو دیگر انجام می‌دهیم!

تلمیذ: اگر ما تلبیه را جزء احرام ندانیم دیگر این روایاتی که جواز عبور از میقات را الا

محرمأ می‌دانند ... از طرفی باید اثبات کنیم که تلبیه ... و نیازی به جمع کردن روایت نخواهد بود.

استاد: نه! وقتی که روایات دارند جایز نیست
إِلَّا مُحْرَمًا...

تلمیذ: به تلبیه کاری ندارد.

استاد: اگر شخصی از شما پرسد که مُحْرَمًا به چه کسی می‌گویند؟ می‌گویید: به کسی می‌گویند که محرم است دیگر!

تلمیذ: من لبس الإحرام...

استاد: نه، شما از کجا می‌گویید؟! الآن این مطلب را می‌گویید اما تا حالا اگر به شما می‌گفتند: «احرام»، چه می‌فهمید؟! بینکم و بین الله؟ بالأخره باید یک‌طوری او را گیر بیندازیم!

تلمیذ: فقهاء ده پانزده قرن فکر کردند و این مسائل را بیان کرده‌اند!

استاد: حالا دیگر بالأخره این هم در کنار بقیه مسائل است ولی علی‌کُلِّ حال این مسائل هست، من همیشه به شما می‌گویم که آن قدر از این تعبیر اجماع و امثال ذلک زده شده‌ام که تا وقتی در یک جا می‌بینیم مسئله اجماع است، اصلاً ورق را رد می‌کنم و به صفحه بعد می‌روم، شما نگاه کنید که آقا ادعای اجماع کرده است بر اینکه [تلبیه] در مسجد شجره است، در حالی که شما روایات را دیده‌اید! ما سر منقل که این حرف‌ها را زده‌ایم! بلکه از وسائل الشیعه آورده‌ایم، تقاریر فقهاء را نقل کرده‌ایم، همین‌طور که نمی‌گوییم!

نتیجه بحث ما این شد که اصلاً نباید لبیک را در مسجد شجره گفت، البته «نباید» به معنای

حرام نیست بلکه به این معنا است که استحباب مؤکد دارد، در خارج مسجد باشد و یک میل هم باید گذشته باشد. حالا اگر این حکم را به دیگران بگویید، می‌گویند که اینها حکم جدیدی آورده‌اند! حکم جدید را از وسائل گرفته‌ایم! من خواب ندیده‌ام که بگویید: «خوابش را برای ما تعریف می‌کند» یا اینکه بگویید: «خواب زن چپ است!»

تلمیذ: آیا می‌توانیم بگوییم که جواز تلبیه در مسجد شجره، به‌خاطر اختلاف موضوع است؟! ممکن است برای شخصی در خود مسجد شجره آرامش پیدا شود مثل اینکه در نماز هم همین‌طور است، اگر انسان بدون مقدمات، استعاذه و بدون تکبیرات افتتاحیه وارد شود، ممکن است یک حواس‌پرتی برایش پیدا شود ولی ممکن است بدون مقدمات هم آرامش وجود داشته باشد و تکبیرة الإحرام بگوید و وارد فضای نماز شود. این جوازی که برای تلبیه در مسجد شجره هست و همه را ملزم نکرده‌اند تا در بیداء تلبیه بگویند، به‌خاطر این است که ممکن است آرامشی که در مسجد شجره وجود دارد، با بیرون رفتن از مسجد از بین برود و حالتی که در مسجد بود دیگر حاصل نشود.

استاد: ببینید صحبت آرامش و امثال‌ذلک را ما به این کیفیت عرض کرده‌ایم ولی وقتی که اصل یک حکم می‌خواهد تشریح شود، دلالت می‌کند که رضایت مولا بر اتیان آن مسئله به‌واسطه حصول اقتضائات و مصلحت ملزمه در اینجا حاصل است. فرض کنید در مورد صلاة؛

چه زمانی وقت زوال است؟ از وقتی که اقتضای وجوب صلاة که همان اقتران و استواء شمس در خط عمود بر نصف النهار است، حاصل شود؛ یعنی از این موقع دیگر اقتضای برای صلاة و آن مصلحت ملزمه در اینجا حاصل شده است و وقتی که آن مصلحت به الزام رسید، - چون قبل از الزام مستحب است - دیگر بر شما واجب می شود ولی خود انجام دادن واجب هم تحت یک استحباب می رود. مثلاً به شخصی می گویند که باید فلانی را از این حجره اخراج کنی، این می شود حکم اولی؛ یعنی الآن مصلحت ملزمه برای اخراج این فرد از این حجره یا از این اداره آمده است و او باید الآن خارج شود، حالا ممکن است یک وقت شما این حکم را این طور اجرا کنید که دست و پای آن شخص را بگیرید و از طبقه هشتم به پایین پرت کنید، این یک نحو اخراج است! به شما می گویند که چرا با او این گونه رفتار کرده ای؟! بدبخت را تگه تگه کرده ای! می گویند که حکم اخراج او آمده بود، می گویند که حالا درست است که حکم اخراج او آمده بود ولی می توانستی دستش را بگیری و بیرون بیندازی، چرا از طبقه هشتم به پایین انداختی؟! خلاصه این یک نحو اخراج است که دیگر اصلاً نه تاک ماند نه تاک نشان،^۱ قضیه از ریشه حل می شود!

نحوه دوم اخراج این است که گوشش را بگیرید و یک لگد هم به او بزنید و بگویند که

^۱ غزلیات جامی، غزل شماره ۷۲۴:

فلان فلان شده برو بیرون! نحوه دیگر اخراج این است که بگویید: «پرونده‌ات را بگیر و برو بیرون». و نحوه دیگر هم این است که بگویید: «شما فعلاً بیرون باشید تا اینکه مشخص کنیم». یکی هم این است که به او می‌گویید: «یک مسائلی اتفاق افتاده است و من به صلاح شما می‌دانم که فعلاً مدتی در اینجا آفتابی نشوید!» همه اینها اخراج است و همه اینها اطاعت از مولا است، خصوصاً نحوه اول که شخص را از آن بالا به پایین انداخت! به او گفتند که برو کلاه بیاور، سرش را آورد!

تمام واجباتی که تشریح شده‌اند بر این اساس است؛ یعنی ابتدا آن مصلحت ملزمه، اصل حکم مکلف‌به و مأمور‌به را تشریح می‌کند ولی در کیفیت اجرا، الأهم فالأهم، الأقدم فالأقدم، الأولى فالأولى می‌آید. برای نماز گفته‌اند که کیفیت اولش، اول وقت و گُل وقتش می‌باشد چون در اول وقت سر ملائکه خلوت است و بهتر می‌توانند آن را بالا ببرند! معمولاً این مصلی‌ها مخصوصاً ایرانی‌ها چند ساعتی دیرتر می‌خوانند. سنی‌ها اول وقت می‌خوانند، البته نماز آنها ولایت ندارد و بالا نمی‌رود، فقط چندتا شیعه می‌مانند که اینها شیعه نیستند بلکه شیره هستند! خلاصه اول وقت سر جبرئیل خلوت‌تر است، سر حال است و سر فرصت نماز را بالا می‌برد؛ لذا نماز خواندن در این وقت بهتر است. از این گذشته، هر چه به سمت مغرب می‌رود، آن مصلحت ملزمه سر جای خود باقی است و از آن کم نمی‌شود ولیکن آن رضایت مولا بر اتیان، کم می‌شود و کم شدن همین‌طور تا مغرب ادامه دارد. مصلحت را اگر اول وقت انجام دهد،

بارک الله دارد، آخر وقت انجام دهد عقاب ندارد، -
بله! هر دو عقاب ندارند - ولی چنین مسئله‌ای هم
بر آن مترتب نیست.

در مورد میقات هم قضیه به همین کیفیت
است؛ یعنی از اول در مسجد شجره رخصت
برای تلبیه آمده است ولی باید این مسئله برای آنها
به تأخیر بیفتد، حالا به قول شما ممکن است برای
شخصی در بیداء تلبیه گفتن امکان نداشته باشد
مثلاً اینجا حالش بهتر است و یا مثلاً دلش
می‌خواهد تلبیه گفتن در اینجا باشد یا اینکه مثلاً
می‌خواهد از ابتدا بیشتر در حال تنفیذ احرام باشد
یا فرض کنید که اگر الآن تلبیه نگوید، ممکن
است در طول مسیر مشکلی برای او پیدا شود،
همان‌طور که گاهی برای انسان اتفاق می‌افتد که
مشکلی پیدا می‌شود مثلاً زنی عذری پیدا می‌کند
و برای همین می‌خواهد زودتر محرم شود،
علی‌کمال حال بالأخره دواعی مختلف است و در
تمام این موارد می‌تواند تلبیه را زودتر بگوید.

وقتی که شارع یک حکم را تشریح می‌کند،
همه جوانب را در نظر می‌گیرد. ما وقتی که
می‌بینیم امام علیه السلام به این کیفیت حکم را
بیان کرده است، اولاً بلا اول باید تأخیر بیندازیم
و اینکه حال در اینجا بهتر است و امثال ذلک،
نمی‌تواند صارف برای این قضیه باشند. امام
فرموده است که می‌توانی در موارد مختلفی به
تأخیر بیندازی؛ در یکجا فرموده است که
می‌توانی این را انجام بده ولی بهتر است که آن
را انجام دهی، هیچ تأکیدی مختصر وجود ندارد
در اینکه در خود مسجد شجره باشد.

تلمیذ: ما با توجه به مجموع روایات این مطلب را می‌گوییم، در حالی که حضرت به سائل فرموده است: «لا يجوز التلبية عند مسجد الشجرة»،¹ ولی ما مجموع روایات را می‌بینیم و حمل بر مستحب مؤکد می‌کنیم، اصل را در نظر گرفته‌ایم.

استاد: ببینید وقتی که می‌فرماید: «لا يجوز» در مقابل کسانی است که تلبیه را از اقدم منزل واجب می‌دانند؛ اهل تسنن از منزلشان، قبل از میقات، تلبیه می‌گفتند و احرام می‌بستند و ما در روایات داریم که ماقبل میقات جایز نیست،² مادون میقات جایز نیست، به‌خاطر همین است که حضرت در قبال افرادی که قبل از میقات تلبیه می‌گفتند، می‌فرمایند که تشریح تلبیه از مسجد شجره است.³ امام موسی بن جعفر علیهما السلام به آن شخص می‌فرماید که کار حرام انجام دهم؟! حالا آنها قبل از میقات هستند، تو باید صبر کنی به وادی عقیق بررسی یا ذات عرق، کجا بود؟ باید به آنجا بررسی بعد انجام دهی؛⁴ یعنی شخص قبل

¹ مسائل علی بن جعفر، ج ۱ ص ۲۶۷، ح 650:

«سألته [موسی بن جعفر علیهما السلام] عن الإحرام عند الشجرة هل یجوز من أحرَمَ عندها أن لا یلبي حتى یعلو البیداء عند أول ميل قال: نعم، فأما عند الشجرة فلا یجوز التلبية.»

² وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب المواقیت، ص ۳۱۰، ح 9: «[قال الصادق علیه السلام]: "... فلیس لأحد أن یعدو من هذه المواقیت إلى غیرها.»

³ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الأحرام، باب 34، ص ۳۷۰، ح 2: «عن معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله علیه السلام قال: "إذا فرغت من صلاتك و عقدت ما تريد فقم و امش هنيهة فإذا استوت بك الأرض ماشياً كنت أو راكباً قلباً" الحديث.»

⁴ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب المواقیت، باب 8، ص ۳۱۸، ح 1: «عن إبراهيم بن عبد الحمید عن أبي الحسن موسى علیه السلام قال: سألتُهُ عن قوم قدّموا المدينة فخافوا كثرة البرد و كثرة الأيام یعنی

از میقات تلبیه گفته است، در اینجا امام می‌فرماید: «لا يجوز إلا في مسجد الشجرة»، یعنی تشریح تلبیه از مسجد شجره است و از آنجا صحیح است اما فضل در تأخیر آن است.

وقت فضیلت نماز عشاء

همان‌طور که در مورد صلاة هم اتفاقاً داریم که مصلحت ملزمه از ابتدا نسبت به صلاة عشاء آمده است اما فضل در تأخیر آن به مدت یک ساعت و نیم است، یعنی اگر شما الآن نماز مغرب و عشاء را بخوانید، رفع ذمه شده است ولیکن رضایت مولا نسبت به صلاة مغرب انجام شده است ولی نسبت به صلاة عشاء انجام نشده است. همان‌طور که در آنجا می‌گویند که اول وقت بخوان، در اینجا می‌گویند که یک ساعت و نیم به تأخیر بینداز. حالا اگر مصلحت ملزمه از ابتدا نیامده است، پس چطور این نماز انسان را بریء الذمه می‌کند و مبریء ذمه است؟! حتی در بعضی از روایات داریم که از یک ساعت و نیم هم دیرتر خوانده شود¹ که فقط این در مورد صلاة عشاء است. ما برای همین نزدیک ساعت دوازده می‌خوانیم! چون در روایات داریم که دیرتر بخوانید، دیگر آخر وقت می‌خوانیم!

تلمیذ: تا اذان صبح وقت داریم!

الإحرام من الشجرة، و أرادوا أن يأخذوا منها إلى ذات عرق، فيحرموا منها فقال: «لا و هو مغضب من دخل المدينة فليس له أن يحرم إلا من المدينة».»

¹ وسائل الشیعة، ج 4، ابواب المواقیت، باب 10، ص 158 و 161.

استاد: نه، حالا آن احتیاط...

لذا اینجا با ملاحظه آنها مشکلی نیست.

تلمیذ: در طول غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه، اولیاء شاگردان را تربیت می‌کنند، هر کدام از آنها بالأخره اختلافاتی در کیفیت تربیت، سیره، احکام و دستوراتشان وجود دارد، اینجا چه نسبتی بین ولیّ خدا و اینها است؟ یعنی ولیّ خدا فقط نسبت به خواص است و مستقیم تربیت می‌کند یا مثل حضرت، ولایت عام دارد و کل عالم هستی را در بر می‌گیرد؟! نفس امام نفس واحد است، این اختلافات چطور به اصل برمی‌گردد؟!

استاد: اختلاف چه؟

تلمیذ: مثلاً عملکرد هر کدام از اولیاء تفاوت دارد، شخص کاری انجام می‌دهد، یکی آن را حرام می‌داند، دیگری مستحب می‌داند، در حالی که امام زمان یکی است، حکم یکی است و ولایت هم وحدت دارد.

استاد: ولایت یکی است ولی نحوه عملکرد هر کدام و اختلافش ربطی به ولایت ندارد، خود ولایت اقتضا می‌کند که این اختلاف باشد، حالا چون ولایت یکی است، اختلاف نباید باشد؟!

تلمیذ: یعنی اگر امام زمان علیه السلام در این دوازده قرن در هر زمانی حضور داشتند به یک نحو عمل می‌کردند، عین همین ولیّ؟!!

استاد: اگر امام زمان ولیّ بود، نه اینکه امام زمان بود؛ امام زمان فرق می‌کند، اگر امام زمان ولیّ بود همین کار را انجام می‌داد.

تلمیذ: یعنی موضوع دیگر عوض می‌شد.

تلمیذ: در سایت از شما راجع به دعای ندبه سؤال کرده بودند فرمودید که مآثور از معصوم است ولی ظاهراً فرمودید که مرحوم علامه چیزی فرمودند ولی ایشان در یکی از جنگ‌ها در مورد دعای ندبه مطالبی دارند.

استاد: مطلبی که من عرض کردم این بود که من ندیده‌ام ایشان دستور خصوصی به افراد نسبت به این دعا داده باشند، این نبوده است، بلکه من دیده‌ام که به‌طور کلی نسبت به دعا مطالبی فرموده‌اند و حتی یک‌دفعه روی منبر راجع به دعای ندبه صحبت کردند. ایشان تصریح دارند که این دعا نمی‌تواند از غیر معصوم باشد - به خود من فرموده بودند - اما این‌طور نبود که ایشان به افراد دستور داده باشند که بخوانند یا اینکه به دوستانشان در مجلس خصوصی به‌عنوان دستوری داده باشند، درحالی‌که دعای فرج و دعای عهد جزء دستورات ایشان بوده است و به خیلی از افراد دستور اربعینیات زیارت عاشورا با صد لعن و سلام می‌دادند - حتی یک لعن و سلام - به بعضی‌ها هم می‌فرمودند که فقط روزهای جمعه بخوانند. می‌توانستند دعای ندبه را هم بگویند، تا به حال ایشان به کسی دعای ندبه را سفارش نکرده‌اند ولی در عین حال ...

تلمیذ: ظاهراً مرحوم علامه در مسجد قائم در شب عید فطر در مورد دعای ندبه فرموده بودند ...؟

استاد: نه! من در آنجا بودم که ایشان فرمودند: «این دعا را که ما می‌خوانیم، چقدر خوب است

که مثلاً خوانده شود»؛ به عنوان کلی فرمودند که خوانده شود ولی عرض کردم که این مطلب فرق می‌کند، نحوه صحبت فرق می‌کند، اینکه نسبت به چیزی به یک نفر بگوییم: «اشکال ندارد و خوب است» با اینکه بگوییم: «این کار را انجام بده» باهم تفاوت دارند.

ایشان روی صحبت‌هایشان خیلی تأکید می‌کردند و خیلی حساب می‌رسیدند مثل ما نبودند که همین‌طور چیزی را بگوییم. ایشان حساب می‌رسیدند و تبعات صحبت‌هایشان را در نظر می‌گرفتند و در مجموع مطلب را می‌رساندند. رساندنش این است که خوب است گفته شود بخوانید اما نه از زبان ایشان، به خاطر حساب‌هایی... .

تلمیذ: مطلبی را بنده از مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه - نقل کرده‌ام که در مجلس سخنرانی خودشان در مسجد قائم، بچه‌ای شروع به گریه کردن می‌کند و خیلی گریه می‌کرد، یکی از رفقا تذکر می‌دهد که خانم این بچه را ساکت کنید! مرحوم آقا بالای منبر ناراحت می‌شوند و می‌فرمایند: «اشکالی ندارد، اگر این بچه امروز اینجا نیاید، فردا سر از جای دیگر درمی‌آورد، سینما می‌رود! بهتر است اینجا باشد، شما بنشینید.»

از شما سؤال می‌کنند و فرمودید که بسیار خوب است که بچه در مجالس بین الطلوعین شرکت کند اما اگر موجب اذیت برای دیگران می‌شود و مزاحمتی ایجاد می‌کند، نباید یا کنترل شود. در مجالس اتفاق افتاده است به مادری گفته

شده که شما یا نیا یا بچه را بردار و به بیرون برو، در حالی که آن مادر می‌خواهد استفاده کند، او چه گناهی دارد که بچه‌اش گریه می‌کند؟!!

کیفیت حضور بچه‌ها در مجالس بین‌الطلوعین

استاد: بقیه چه گناهی کرده‌اند که به اینجا آمده‌اند و باید فقط یک ساعت گریه بشنوند؟! بقیه چه گناهی کرده‌اند؟! یعنی منظور شما این است که فقط او از فضای روحانی مجلس استفاده کند؟! چون چیزی نمی‌شنوند، فقط بچه گریه می‌کند، خانم هم با خیال راحت بنشیند و استفاده کند! این پنجاه نفری که در اینجا نشسته‌اند چه گناهی کرده‌اند؟! بالآخره باید حل شود مثلاً بچه‌ای سینه‌اش درد می‌کند، ما که نمی‌گوییم سر او را ببرید، می‌گوییم که به اتاق دیگر برود و سرفه کند؛ هم خودش فیض ببرد، هم بقیه فیض ببرند خلاصه با این سرفه‌های مرتب، بقیه را از فیض محروم نکند. خود مرحوم آقا می‌فرمودند که مجلس باید به‌نحوی باشد که همه استفاده کنند و راجع به بچه‌ها هم می‌فرمودند که باید کنترل شوند؛ کنترل کردن یعنی اجازه ندهیم که بلند شوند و سروصدا کنند. اگر بچه‌ای نمی‌تواند، اصلاً بعضی بچه‌ها صبر و تحمل ندارند و شلوغ می‌کنند؛ لذا پدرش او را بلند می‌کند و در کناری می‌برد، اتاقی برای همین قضیه درست کنند که هم منبر را بشنود و هم بچه شیطانی کند، این اشکالی ندارد.

تلمیذ: نظر حقیر همین است که فضایی باشد، از آن طرف هم این مطلب را بنده قبول دارم که فیض از دیگران قطع می‌شود ولی این را

می‌خواهم عرض کنم؛ اگر این مادر به‌خاطر ملاحظه رفیقش که به او صدمه نخورد در منزل بنشیند و بچه را نگهداری کند، آیا آن فیض به او می‌رسد؟!

استاد: بله.

تلمیذ: اگر این ملاحظه را به‌خاطر رفیق و مجلس امام حسین علیه السلام کند؟

استاد: بله! فیض می‌رسد، اصلاً یک چیز دیگر به شما بگویم، چرا بگویم که گریه می‌کند بلکه این مطلب را از آقا می‌پرسیم که جناب علامه طهرانی اگر بچه‌ای گریه نمی‌کند اما سرما خورده باشد، آیا بیاید و همه را آلوده کند؟! آیا ایشان می‌فرمایند که بیاید؟!

وابستگی سرنوشت آتی کودکان به کیفیت گذراندن دوران طفولیت

بله، آن عصمت و معصومیتی که بچه‌ها دارند، اصلاً همین‌ها حال و هوای مجلس را تغییر می‌دهند و من به‌شدت مخالفم که بچه‌ها را محروم کنند و معتقدم که سرنوشت آتی آنها از همان دوران طفولیت شکل می‌گیرد، این عکس‌برداری از طفولیت و از کودکی انجام می‌شود چون بچه خیلی خوب می‌فهمد و ادراک می‌کند و خیلی خوب مسائل را می‌بیند و آن را نگه می‌دارد!

شما که پنجاه سال، شصت سال یا چهل سال سن دارید، بعضی از اوقات در تصمیم‌گیری‌هایی - حالا در هر قضیه‌ای باشد فرق ندارد - بر سر دوراهی قرار می‌گیرید و یک‌دفعه می‌بینید که میل شما در این دوراهی به آن طرف می‌رود، چرا به آن طرف می‌رود؟! این به دوران طفولیت

برمی‌گردد! همان وقتی که عکس برداری‌ها ثبت شده است. حالا ممکن است میلتان آن طرف نرود ولی انجام دهید؛ یعنی بر نفس غلبه کنید ولی می‌بیند که نه، علاوه بر اینکه انجام می‌دهید، به آن میل هم دارید؛ یعنی خیلی راحت‌تر این مسئله انجام می‌شود؛ یعنی هم به وظیفه عمل کرده‌اید و هم خودتان طبعاً به این قضیه تمایل دارید، این تمایل به ریشه‌های قبل برمی‌گردد.

البته نمی‌خواهم بگویم که تمام علل بلکه یکی از علل مسائلی است که از قبل آماده شده است. فرض کنید که شما می‌خواهید از یک نفر اطاعت کنید و او حرفی برخلاف میلتان می‌گوید، اینجا نفس لگد می‌اندازد که انجام دهد یا انجام ندهد، اگر آن ریشه‌هایی که از قبل داشته است، ریشه‌های درستی باشند، خیلی راحت گوش می‌دهد، گرچه برخلاف نفس او باشد و اگر آن ریشه‌ها و عقده‌های نفسانی و مسائلی که از کودکی و کوچکی در او باقی مانده است، مناسب نباشند، در مقابل این آقا جفتک می‌اندازد! اصلاً قضیه به جفتک می‌رسد، فقط حرف گوش نکردن نیست بلکه جفتک می‌اندازد! لذا دوران طفولیت در تثبیت پایه‌های تعیین‌کننده مسیر، خیلی مسئله مهمی است.

همه بچه‌ها از جمله بچه شیرخواره از وقتی که شیر می‌خورند، باید بیایند تا وقتی که بزرگ می‌شوند.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد